

مرگ و زندگی زنان کارتن خواب شیراز

Photo: uatp12/depositphotos.com

ماهرخ غلامحسین پور

صاحب بقالی صدایش را آن طرف خط تلفن صاف کرد و با خونسردی گفت: «آنها مثل برگی که از درخت زندگی بیفتد، هرازگاهی می‌افتند و می‌میرند. این یک بار چرا این زن برای شما و بقیه روزنامه‌ها مهم شده، نمی‌دانم.»

او در ادامه می‌گوید: «فصل سرما که می‌شود حداقل ماهی یک بار می‌آیند و جسد زن یا مردی را که گوشه دیوار از سرما خشکش زده جمع می‌کنند و می‌برند. این اتفاق در این منطقه به هیچ وجه عجیب نیست. تازه اینجا خوب است. باید بروید به محله سنگ سیاه سر بزیند.»

روز نهم دی ماه ۷۹ یعنی روز قبل از گفت‌وگو با این مغازه‌دار که حوالی دروازه سعدی، نزدیک بازارچه فیل شیراز و ته بن‌بست محمود بقالی کوچکی را اداره می‌کند، خبر درگذشت زنی حدوداً ۵۴ ساله به نام گل‌بس که از سرما و نبود یک سقف امن، نیمه شب گوشه یک دیوار کهنه خشتی یخ زده بود، در رسانه‌ها منتشر شد.

این خبر واکنش شدید فعالان مدنی محلی را برانگیخت به شکلی که عده‌ای پای پیاده راه افتادند و تمام منطقه را پی‌پی‌بی‌خانمان‌ها گشتند و عده‌ای دانشجوی هم‌نامه‌ای سرگشاده به مسئولان نوشتند و شب را بی‌پتو و بلاپوش مقابل ساختمان شورای شهر شیراز خوابیدند تا نسبت به مرگ زنی که سقف یک خانه امن می‌توانست جان‌ش را نجات دهد، معترض باشند.

یک زن یا دو زن؟

چند روز بعد رسانه‌ها از مرگ زنی دیگر به نام فریبا، ۰۵ ساله خیر دادند. او اصالتاً از اهالی کردستان بود و با مردم کوچ و بازار سلام و علیک و رابطه خوبی داشت.

رسانه‌ها نوشتند او به علت استعمال بیش از حد مواد در گذشته است.

فاصله این دو مرگ بسیار اندک بود و مسئولان محلی عامدانه وانمود کردند که فریبا همان گل‌بس بوده و خلط مبحث شده و فقط یک زن معتاد مرده که آن هم معلوم و مشخص نیست به علت سرما بوده باشد.

این خبر که منتشر شد، علیرضا خلیلی، مدیر روابط عمومی پزشکی قانونی استان فارس به رسانه‌ها وعده داد که به دلیل حساسیت ماجرا، علت مرگ او (گل‌بس) به صورت ویژه در درست بررسی است و به زودی اعلام می‌شود.»

اگر تاکنون عضو کانال تلگرام خانه امن نشده‌اید، کلیک کنید.

مدتی بعد حمیدرضا حسن‌پور، معاون خدمات شهری شهرداری شیراز گفت این زن که یک معتاد متجاهر بوده بر اساس آمار اداره پیشگیری و ساماندهی آسیب دیدگان اجتماعی تا کنون ۰۶ بار جمع‌آوری شده، هفت مرتبه به کمپ ترک اعتیاد منتقل شده و دو مورد سابقه زندان داشته است. او هیچ توضیحی نداد که زن مورد نظرش گل‌بس بوده یا فریبا و آیا این دو زن یک نفرند یا دو نفرند و هر دو به علت «اوردوز» و نه سرما، درگذشته‌اند.

نورا، ن، فعال حقوق زنان ساکن شیراز است. او در مورد روشن شدن وجوه تاریک این مرگ به محله‌های مورد نظر سر زده، با اهالی و مغازه‌دارها صحبت کرده و یک تحقیق میدانی انجام داده است.

نورا به خانه امن می‌گوید با اینکه مسئولان محلی تلاش کردند برای کم شدن بار مسئولیتشان آن را یک اتفاق واحد جا بزنند، اما بی‌تردید این دو مرگ دو جریان متفاوت بوده‌اند.

به گفته او جسد فریبا در دقایق اول صبح و دو روز بعد از مرگ گل‌بس از سوی مردم شناسایی شده است:

«گل‌بس هویت مشخصی داشته و در کلیه مدارک شناسایی، نامش گل‌بس الوندی ثبت شده بوده. من با دقت در سوابق او و گفت‌وگو با کسانی که او را می‌شناختند، متوجه شدم هیچ‌کس او را به نام فریبا نمی‌شناسد. با این همه وقتی به پزشکی قانونی مراجعه کردم متوجه

شدم که جسد گل‌بس به نام یک فرد مجهول‌الهویه به ثبت رسیده و هیچ نشانی از هویت واقعی‌اش نیست.»
به گفته نورا کل این جریان اما به دلیل نبود یک گرمخانه، سقف امن یا محل نگهداری بی‌خانمان‌ها در شیراز رخ داده است.

زنان معتاد، قربانیان مکرر

آمارهای دولتی حکایت از وجود سه میلیون معتاد رسمی در ایران دارند و شیراز یکی از استان‌هایی است که شمار معتادان آن رو به افزایش است.

با این همه دبیر شورای هماهنگی مبارزه با مواد مخدر گفته است تعداد زنان معتاد متجاهر در این شهر به ۴۳ نفر هم نمی‌رسد: ادعایی که به گفته نورا، به یک شوخی شبیه است.

نورا.ن با کمک دو تن از دوستانش یک جمع کوچک غیررسمی را برای کمک به زنان کارتن‌خواب اداره می‌کنند. او تاکنون نام ۰۱۲ زن را در دفترچه‌اش یادداشت کرده. زنانی که خانه امن و سقفی برای زندگی کردن زیر آن، ندارند. او با این ۰۱۲ زن گفت‌وگو کرده و آنها به نورا گفته‌اند حداقل چندین بار دچار سرمازدگی شدید شده‌اند و بارها پیش آمده که هفته‌های متوالی یک وعده غذای گرم نخورده‌اند.

به باور این فعال مدنی آمار واقعی زنان کارتن‌خواب بافت قدیمی شهر شیراز باید چندین برابر آمار ۰۱۲ نفره او باشد.

نورا بر نبود گرمخانه و سرپناه امن در بافت قدیمی شهر شیراز به عنوان یکی از مهم‌ترین مشکلات، تاکید می‌کند: «آنها از سوی رهگذرها و اهالی محل کتک می‌خورند. گرسنه می‌مانند و... نمی‌توانید حتی تصورش را هم بکنید که برخی از آنان قبل و بعد از ابتلا به اعتیاد تا چه میزان مورد خشونت خانگی بوده و هستند. سوء تغذیه جدی دارند و از حداقل امکانات چون لباس گرم و نوار بهداشتی یا دستشویی مناسب محروم‌اند. آنها زیر خط سلامتند. با این همه، نهادهای دولتی به بهانه کمبود بودجه آنها را به هم پاس می‌دهند و مسئولیتشان را نمی‌پذیرند.»

روایت یک زن مانده در خیابان

زینت زنی است که در طول ۱۱ سال گذشته در خیابان‌ها، بیغوله‌ها، کپرها و چادرهای حوالی شهر شیراز زندگی کرده. پاتوق این روزهای او گوشه پارکینگ پشت یک بانک در شیراز است. او ۱۱ سال است که گرسنه می‌خوابد و بزرگ‌ترین کابوسش شب‌های زمستان است. او در طول این سال‌های کارتن‌خوابی تنها هشت ماهی که صیغه یک مرد خیاط شده و همان حوالی زیر یک راه پله، پشت مغازه تعمیر البسه مرد خیاط می‌خوابیده، روزگار تقریباً متعادلی داشته. یک شب اما مرد خیاط او را در حال کشیدن مواد و سر بزنگاه گیر می‌اندازد، صیغه‌نامه را باطل می‌کند و زینت باز بی‌خانمان می‌شود.

او می‌گوید مردان زندگی‌اش فرصت زندگی معمولی را از او گرفتند. او نخستین بار به زور شوهر اولش به استعمال مواد مجبور شده. در واقع او هیچ درک درستی از جریان اعتیاد و مواد مخدر نداشته، اما بعد از آنکه مصرفش بالا می‌گیرد و اثرات اعتیاد در وضعیت فیزیکی او مشهود می‌شود، همسرش که خودش بانی اعتیادش بوده او را طلاق می‌دهد. پدرش هم بعد از طلاق دیگر حاضر به پذیرش او نبوده و زینت از همان تاریخ تا به حال آواره شده:

«۲۱ ساله بودم. آن‌قدر کودک بودم که وقتی عاقد پرسید وکیلیم، من تمام حواسم به کاغذ رنگی‌های دور و برم بود. این تنها خاطره روز ازدواجم است. از رابطه زناشویی می‌ترسیدم و تن نمی‌دادم، او هم کتکم می‌زد جوری که جان بلند شدن برایم نمی‌ماند. یک بار حین کتک خوردن پرده گوشم پاره شد. گوشم عفونت کرد. دیگر هیچ نمی‌شنیدم. می‌دانست که اگر برویم بیمارستان از او در مورد چند و چون این اتفاق می‌پرسند. درد شدید داشتم. مرا وادار کرد مواد بکشم. به تدریج وابستگی‌ام زیادتر شد. معتاد که شدم بچه‌ها را از من گرفت و مرا از زندگی‌اش بیرون انداخت.»

بیشتر بخوانید:

[دستان آلوده آزارگر](#)

[کودکان حاصل از ازدواج موقت](#)

[لذت‌جویی یا آزار دیگری؟](#)

زینت دو بار در این سال‌ها مرگ را تجربه کرده: «یک شب توی یکی از پارک‌های عادل‌آباد زیر یک نیمکت خزیده بودم. شب‌ها حوالی

منطقه قلعه قبله یا ده پیاله، هر جا که بود یک گوشه و کناری پیدا می‌کردم می‌خوابیدم، اما آن شب سرمای عجیبی بود. اواسط بهمن ماه بود. یک بقیچه لباس و یک حوله نیم‌دار داشتم. بقیچه را گذاشتم زیر سرم. حوله به قد و قواره‌ام نبود. یا پاهایم را می‌پوشاند یا شانه‌هایم را. همین اندازه می‌دانم که احساسم مثل خوابیدن نبود و یک لحظه از کف پا تا مغز بی‌حس شد و چیزی نفهمیدم. وقتی بیدار شدم بیمارستان قائم بودم. مردم خیال کرده بودند مرده‌ام. به پلیس زنگ زده بودند و من از مرگ نجات پیدا کردم.»

بار دوم اما شبی بوده که زینت گوشه توالی چوبی یک پارک حوالی کمربندی اکبرآباد خوابیده بوده و توالی چوبی آتش گرفته است.

نورا. ن می‌گوید آنها سطل آشغال‌ها را می‌گردند و ضایعات جمع می‌کنند و با پول فروش ضایعات جمع شده مواد می‌خرند. از مواد باقیمانده ته سطل آشغال‌ها یا پسمانده غذای روزانه ساندویچی‌ها یا رستوران‌ها سیر می‌شوند و شب‌ها هر جایی که بشود دوام آورد و مردم در تماس با ۰۱۱ بلندشان نکنند، می‌خوابند:

«مردم زنگ می‌زنند ۰۱۱. پلیس می‌آید و به جای اینکه سرپناه یا سقف ایمنی بهشان پیشنهاد بدهد، پراکنده‌شان می‌کند که بروند. می‌روند هر جا که بشود رفت. شده توی سرما مرد، تنها هدف غایی این است که جلوی چشم اهالی و رهگذرها نباشند و ویتترین مسئولان و دستگاه‌ها را تیره و خراب نکنند. زندگی و مرگ آنها برای هیچ‌کس مهم نیست.»